

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | | |
|-------------------------|----------------------|----------|------------|---------------------------|
| پیاده‌سازی | تصحیح و ویرایش اولیه | ذکر مأخذ | ویرایش دوم | تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی |

بررسی و نقد اجمالی اندیشه جبر رایج در میان عرفان گرایان

برخی گروه‌ها به راه عرفان و تصوف، با استناد به توحید افعالی و این که در عالم وجود، فاعلی جز خدا نیست و سررشته همه امور در دست خداوند است، و آنچه خدا بخواهد واقع می‌شود و مشیت پروردگار بر مشیت بنده غالب است، هر انجام معصیت و ترک طاعتی از جانب خویش را به مشیت الهی منسوب نموده و خود را از هر گونه مسئولیت در برابر اعمال خویش مبرا می‌شمرند.

این برداشت و نتیجه‌گیری از توحید افعالی، جاهلانه و نادرست و مغایر با قرآن و سنت و عقل و منطق است. برای پی بردن به نادرستی این برداشت از یک سو باید توجه کرد که اگر واقعیت همین بود که این جاهلان پنداشته‌اند، امر و نهی خداوند در قالب شرایع الهی، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به نیکی و موعظه و مجادله به احسن برای مؤمنان، حدود و قصاص و دیات مجرمان در دنیا، وجود حسابرسی پس از مرگ و پاداش و کیفرهای اخروی، تحسین و تشویق نیکان و تقبیح و تحذیر بدان در کلام الهی و نهایتاً بعثت پیامبران، همه لغو و بیهوده یا ناعادلانه و ستمگرانه بودند؛ زیرا انسان‌ها فاقد اختیار و آزادی‌اند و در نتیجه نه امر و نهی به آن‌ها معنی دارد و نه تحسین و تقبیح و تنبیه و مجازات و پاداش و عقوبت ایشان به خاطر کارهایی که کرده‌اند عادلانه است. این در حالی است که هیچ مؤمنی خداوند را بیهوده‌کار و ستمکار نمی‌داند بلکه او را حکیم و دادگر می‌شناسد.

از سوی دیگر باید توجه داشت که مشیت تکوینی الهی، به این که انسان موجودی دارای آزادی و اختیار و قدرت انتخاب باشد، و مشیت تشریحی الهی، به این که تصمیم انسان بر انجام نیکی‌ها مجاز و

بر ارتکاب زشتی‌ها ممنوع است، تعلق گرفته و در قالب شرایع الهی به انسان‌ها اعلام شده است. پس آنچه شخص بر او مصمم می‌شود جلوه‌ای از اختیار او، که مصداقی برای مشیت تکوینی خداوند است، می‌باشد؛ اما این تصمیم آزاد شخص ممکن است در راستای مشیت و اذن تشریحی الهی و یا در جهت مخالف آن اتخاذ شده باشد. عملی شدن این تصمیم نیز در قلمرو مشیت و اذن تکوینی الهی قرار دارد و اگر خداوند وقوع آن را به مصلحت نداند مانع از عملی شدن آن خواهد شد؛ لکن هیچ‌گاه تصمیمی را که خود شخص خواستار آن نیست بر او تحمیل نمی‌کند و به جبر و زور او را وادار به اتخاذ آن تصمیم و انجام آن عمل نمی‌کند. بنابراین در عین این که همه چیزها در قلمرو مشیت تکوینی الهی قرار داشته و همه امور در قلمرو آن واقع می‌شوند، آزادی انسان در تصمیم‌گیری و مسئولیت او در قبال تصمیم‌هایی که اتخاذ می‌نماید و در پی آن استحقاق او برای تشویق و تنبیه و پاداش و کیفر الهی به تناسب نوع تصمیمی که آزادانه گرفته، غیر قابل انکار است.^۱

۱. جبر مستلزم دو طرف، یعنی شخص اجبار کننده و فرد مجبور شونده است و اجبار به معنی با قهر و غلبه و نیروی برتر، از فاعلی سلب قدرت و آزادی کردن و علی‌رغم میل فرد، به اکراه او را به انجام کاری وادار نمودن است. با این تعریف، در امور تکوینی که تنها خدا فاعل است و طرف مقابلی مطرح نیست، مفهوم جبر نمی‌تواند مصداق یابد؛ زیرا خود خداست که براساس مشیت و خواست خود، موجودات و حوادث را پدید می‌آورد. مثلاً وقتی خداوند کسی را می‌آفریند، فاعل آفرینش، خداوند و مفعول آن، شخصی است که آفریده می‌شود. بنابراین بی‌معناست که گفته شود شخص مزبور در آفریده شدنش مجبور است؛ زیرا در آفریده شدنش نقشی ندارد که به اکراه و اجبار به انجام آن نقش وادار شده باشد.

در امور تشریحی نیز هر کس با اندک تأملی در درون خود، درمی‌یابد و وجدان می‌کند که در هر کار، در مقابل دو گزینه انجام و عدم انجام قرار دارد و خود اوست که با در نظر گرفتن شرایط و موقعیت، براساس ارزش‌ها و باورهای مورد قبول و علاقه خودش، گزینه مطلوب‌تر را بر گزینه مقابل ترجیح می‌دهد و برمی‌گزیند و متعاقب آن، با خواست خود، به آن گزینه، خواه انجام آن عمل و خواه عدم انجام آن، مبادرت می‌ورزد. گرچه ممکن است خود شخص در ایجاد شرایط و موقعیتی که در آن واقع شده است نقشی نداشته و شرایط و موقعیت مزبور مورد خواست و رضایتش نباشد؛ اما آنچه که در آن شرایط برمی‌گزیند و بدان مبادرت می‌ورزد، خواه انجام و خواه عدم انجام عمل، چیزی است که خود ترجیح داده و خواسته است. بنابراین در حوزه امور تشریحی نیز جبری وجود ندارد.

توضیح فوق بدان خاطر لازم دانسته شد که بعضاً در مکتوبات و گفتارهای عرفانی، بین دو اصطلاح جبر و تسلیم تداخل صورت می‌گیرد. باید توجه داشت آنچه عارف بدان روی می‌آورد تسلیم است. تسلیم یعنی با طوع و رغبت و میل و رضا، اختیار خود را به دست خدا سپردن و بدون سنگین و سبک کردن‌های بشری، آنچه را خدا پیش می‌آورد پذیرا شدن و آنچه را خدا امر می‌کند انجام دادن. برای شخصی که خود را در عرصه پزشکی بی‌اطلاع می‌داند و با میل و رغبت، اختیار خود را به دست پزشک می‌دهد و تسلیم نظر پزشک می‌شود تا هر گونه که خود پزشک مصلحت می‌داند در مورد معالجه او اقدام کند، به کار بردن تعبیر جبر صحیح نیست. به همین ترتیب حالت کسی را که خود را جاهل و خدا را بر همه چیز، عالم می‌داند و در نتیجه در برابر آنچه خدا برای او رقم می‌زند تسلیم می‌شود، نمی‌توان جبر نامید.

همچنین شخصی که در جذبه محبت و عشق به کسی قرار می‌گیرد و خود و خواسته خود را کنار نهاده و به فراموشی می‌سپارد و با میل و رغبت، تسلیم و پذیرای خواسته محبوب و معشوق خود می‌شود، استعمال تعبیر جبر نادرست است. به همین ترتیب برای کسی که در جذبه محبت و عشق الهی، خود و خواسته خود را کنار می‌نهد و به فراموشی می‌سپارد و تسلیم خواست خدا می‌شود، تعبیر جبر را نمی‌توان به کار برد.

در موردی که شخصی به فردی پی در پی لطف و خدمت و خوبی می‌کند و در نتیجه فرد مزبور در کمند احسان او می‌افتد و به اصطلاح بی‌اختیار به آن شخص علاقمند می‌شود و در صدد برمی‌آید با انجام آنچه مورد پسند و میل آن شخص است وی را خوشنود سازد تا به این وسیله پاسخ شایسته‌ای به خوبی‌های آن شخص دهد؛ آنچه فرد مزبور را در برابر خواست او تسلیم و با طوع و رغبت، در پی عمل طبق خواست آن شخص روانه می‌سازد، به هیچ وجه جبر، که مستلزم اکراه و تحمیل رفتاری مخالف میل انجام دهنده عمل است، نمی‌باشد. به همین ترتیب حالت کسی هم که احسان و لطف و نعمت‌های پی‌درپی و بی‌شمار الهی سبب شده به اصطلاح بی‌اختیار به خدا علاقمند شود و در صدد برآید با انجام آنچه موجب خوشنودی و مطابق رضای خداست پاسخ شایسته‌ای به لطف و خوبی‌های خدا بدهد و لذا با طوع و رغبت، تسلیم فرمان خدا می‌شود، به هیچ وجه مصداق جبر، که مستلزم اکراه و تحمیل امری ناخواسته است، نمی‌باشد.

نکته آخر این که همان گونه که گفتیم جبر مستلزم وجود دو فاعل است که یکی، دیگری را به کاری وادار سازد. در نتیجه، کسی که وجود را منحصر به خدا دانسته و همه عالم را فانی و نمود می‌داند و وجودی برای آن قائل نیست و به تعبیر دیگر در دار وجود جز خدا دیاری را نمی‌بیند، اساساً نمی‌تواند از جبر سخن بگوید؛ زیرا به موجب عقیده مزبور، کسی وجود ندارد تا خدا او را مجبور کرده باشد. به بیان دیگر کسی که معتقد است فاعل همه کارها خداست و فاعل واقعی دیگری وجود ندارد، چگونه می‌تواند به جبر قائل شود؛ زیرا وجود جبر مستلزم وجود فاعل دیگری است که خدا او را مجبور کرده باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

اهل ولاه
www.ahlevela.com

اهل ولاه

www.ahlevela.com

اهل ولاه